

شهید خراسانی واقعه به توپ بستن مجلس



تصویر اسرا و اعدامیان واقعه به توپ بستن مجلس در باغشاه: ۱- قاضی قزوینی، ۲- مدیر جریده روح القدس، ۳- میرزا حسین خان (گماشته آقا بالا خان سردار)، ۴- شیخ ابراهیم (پسر عموی روح القدس)، ۵- آقا مجید سیگارفروش، ۶- آقا علی سرباز، ۷- شریف صحاف، ۸- میرزا محمد علی خان (مدیر روزنامه ترقی)، ۹- مشه‌دی باقر تبریزی، ۱۰- حشمت نظام، ۱۱- شاهزاده ناصرالمالک، ۱۲- میرزا علی اکبرخان معتمد دیوان، ۱۳- میرزا محمد علی (پسر حاجی ملک المتکلمین)، ۱۴- میرزا باقرخان، ۱۵- میرزا داود خان، ۱۶- یحیی میرزا، ۱۷- میزا بزرگ تبریزی، ۱۸- شیخ ابراهیم طالقانی، ۱۹- حاجی خان خیاط، ۲۰- علی بیگ، ۲۱- حاجی محمدتقی بنگدار، ۲۲- میرزا علی اکبر (برادر قاضی قزوینی)

هما سعادت‌مند! روز دوم تیرماه سال ۱۲۸۷ خورشیدی آفتاب هنوز از سرشاخه درخت‌های باغ‌شاه تهران بالا نرفته است که دومین مرد ایستاده از سمت چپ این عکس (عکس پیش‌رو) روبه‌دوربین می‌ایستد تا اولین و آخرین تصویر از او، در دوربین‌های سیاه‌وسفید دوره قاجار ثبت شود و نامش همراه با ۲۱ مرد در غل و زنجیر کشیده شده برای همیشه با این عنوان در تاریخ ماندگار شود: «اسرا و اعدامیان ماجرای توپ‌بندی مجلس در دوره محمد علی‌شاه قاجار»؛ اسمش «شیخ‌احمد تربتی» است، معروف به «شیخ‌احمد روح‌القدس»، «سلطان‌العلمای خراسانی»، مدیر جریده «روح‌القدس» و یکی از مبارزان مشروطه‌خواه که برخی او را نخستین شهید راه آزادی و قلم نامیده‌اند؛ البته تاریخ‌نگاران «جهانگیر خان صوراسرافیل» (مدیر روزنامه صوراسرافیل) را هم به عنوان نخستین شهید روزنامه‌نگار می‌شناسند ولی براساس روایت مبارزان مشروطه‌خواه که پس از دستگیری در باغ‌شاه حبس شده بودند، این دو تقریباً هم‌زمان با هم دستگیر می‌شوند. باین تفاوت که شیخ‌احمد روح‌القدس، پیش از صوراسرافیل، زیر شکنجه شدید شهید می‌شود. در این روایت‌ها آمده که شیخ‌احمد روح‌القدس را در هنگامه به توپ بستن مجلس دستگیر می‌کنند و با ضرب و شتم به باغ‌شاه می‌برند و همراه دیگر زندانیان در غل و زنجیر می‌کشند اما او را که زبانی تند و سری بی‌پروا داشته، پس از شکنجه‌های فراوان به انبار دولت برده، خفه می‌کنند و جسد نیمه‌جان‌ش را در چاه می‌اندازند.»

چرا محمد علی‌شاه مجلس را به توپ بست؟

به توپ بستن مجلس و آغاز دوران استبداد صغیر، دلایل بسیاری دارد و با وقایع و رخداد‌های زیادی همراه است. با این حال، همه چیز از امضای قبول قانون مشروطیت توسط مظفرالدین‌شاه قاجار در مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی شروع می‌شود. امضایی که چند روز پیش از مرگ شاه همیشه بیمار، روی کاغذ نقش می‌خورد. کمتر از دو ماه پس از این امضا نیز مجلس شورای ملی افتتاح و تدوین پیش‌نویس قانون اساسی مشروطه آغاز می‌شود اما محمد علی میرزای ولیعهد، مخالف مشروطه است و بیشتر می‌پسندد که تاج و اقتدار شاهی را به وارثان دودمان قاجار بازگرداند و آنان همچنان همه‌کاره مال، ناموس و واضع قانون کشور باشند.

ولیعهد تازه‌شاه شده، برای رسیدن به این مهم از هیچ کاری دریغ نمی‌کند. او به حکام و مأمورانش در ولایات مختلف ایران، دستور می‌دهد تا به هر وسیله شده، آتش ناامنی و اغتشاش را روشن کنند. همین می‌شود که هر روز ماجرای تازه با هدف بدجلوه‌دادن مشروطه در نقاط مختلف ایران رخ می‌دهد. برای نمونه از یکی از این اقدامات که با تئانی سددالدوله (او در انقلاب مشروطه از طرف اعیان به وکالت مجلس انتخاب شد و در زمان محمد علی‌شاه مأمور تشکیل کابینه بود) و نظمیه تهران شکل می‌گیرد، به جمعی از زنان بدکاره پول می‌دهند تا با سربرهنه و لباس نامناسب در نقاط شلوغ تهران (مانند بازار) بچرخند و شعار «زن‌به‌یاد مشروطه، زن‌به‌یاد آزادی» سر بدهند تا به این وسیله مردم متعصب و دین‌دار را بر علیه مشروطیت ترغیب کنند. مخالفان مشروطه با این حربه، قصد دارند به مردم دین‌دار تهران چنین القا کنند که اگر مشروطه در ایران روی کار بیاید، چند صباح دیگر، زنان و دختران آنان نیز، این چنین در کوچه و خیابان‌ها ظاهر خواهند شد.

در یک حرکت دیگر نیز مخالفان مشروطه در میدان توپ‌خانه جمع می‌شوند و به مشروطه‌خواهان فحاشی می‌کنند. این موضوع یکی از زنان موافق مشروطه را عصبانی می‌کند و باعث می‌شود او با شش لولی که زیر جادر پنهان کرده است، به سمت یکی از این فحاشان شلیک کند. مخالفان مشروطه هم پس از این اتفاق، زن را می‌گیرند، بدنش را با قداره تکه تکه و سپس به بدن او تعرض و بی‌احترامی می‌کنند. این حوادث در ادامه مشروطه‌خواهان را



شیخ احمد تربتی کیست و در روزنامه روح القدس چه می‌نوشت؟

ماجرای او که در ابتدا طلبه‌ای از اهالی تربت حیدریه و ساکن مشهد بود از روزی آغاز می‌شود که برای انجام کاری سر از تهران در می‌آورد و جریان‌های موافق و مخالف پایتخت او را با خود همراه می‌کنند. آن چنان که دست به قلم می‌برد و چندی بعد نامش با عنوان یک روزنامه‌نگار سر از جراید روز در می‌آورد. نوشته‌های روح‌القدس به واسطه هوش و ذوق نویسندگی و اقتضای زمانه به فاش‌گویی، خیلی سریع مورد استقبال قرار می‌گیرد و پایش را به محافل و جمع آزادی‌خواهان باز می‌کند. او چندی بعد با کمک همین گروه موفق می‌شود امتیاز روزنامه روح‌القدس را بگیرد. این روزنامه به او فرصتی می‌دهد تا بتواند با نوشتن مقالات تند و آتشین به مخالفت با مستبدان برخیزد. شماره نخست این روزنامه در ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۲۸۵ قمری منتشر می‌شود. مسلک این روزنامه، مبارزه علیه استبداد، به‌ویژه شخص محمد علی‌شاه بوده است. سلطان‌العلماء در شماره ۱۰ نشریه خود به انتقاد از استبداد می‌پردازد. آن را مخالف اسلام می‌داند و تأکید می‌کند که حاکمیت استبدادی را نمی‌توان با اسلام یکی دانست. او در مقاله دیگری هم شرح حال لویی شانزدهم را می‌نویسد و محمد علی‌شاه را تهدید می‌کند که اگر دست از ظلم و استبداد برندارد، عن قریب به سرنوشت شاه فرانسه مبتلا خواهد شد. نشریه شیخ احمد به واسطه همین بی‌پروایی چندین بار توقیف می‌شود. آن چنان که او در واکنش به این اتفاق از شماره ۱۷ به بعد، به جای عبارت «مجالنا هفته‌ای یک نمره پنجشنبه طبع و شنبه توزیع می‌شود» که در سمت راست عنوان روزنامه چاپ می‌شده، می‌نویسد: «هفته‌ای یک نمره دوشنبه طبع و چهارشنبه توقیف می‌شود.»

داغ شد و از کار افتاد برای همین تنگ مرا که چند فتنگ بیشتر نداشت، با اصرار گرفت و گفت که من همه اتفاق‌های امروز را به گردن می‌گیرم، پس اگر دستگیر شدیم شما به چیزی اعتراف نکن. او پس از تمام شدن فتنگ‌هایش، نارنجکی به سمت قزاق‌ها انداخت و بعد آماده تسلیم شد. قزاق‌ها با قنداق تفنگ سروصورتش را محجور کردند و او را با خود بردند. روح‌القدس را هر شب شلاق می‌زدند و شکنجه می‌کردند و در ذخیم این اعمال سلطان باقر نامی بود که نهایت قساوت و بی‌رحمی را از خود نشان می‌داد. بعد فهمیدم که تا آخر بازجویی همه تیراندازی‌ها را به گردن گرفته و هیچ مُثَر نیامده است. او در وقت شهادتش خیلی جوان بود و تنها ۳۴ سال سن داشت.»

مقاومت مسلحانه او از یک سو و قلم تندش از دیگر سو باعث می‌شود مأموران محمد علی‌شاهی نسبت به دیگر بازداشتی‌ها در طول دوران حبس در باغ‌شاه بدترین برخورد‌ها را با وی انجام دهند. روایت‌های بسیاری درباره نحوه قتل او نقل شده است که خفه‌کردن، به چاه انداختن، تکه‌تکه کردن بدن و گذاردن او روی تابه داغ، از جمله این شکنجه‌هاست که از سوی نویسندگانی، چون مامان‌توف روسی، صدراشمی، قاضی‌زاده، گلبن و... نوشته شده است. گفتنی است پس از پیروزی مشروطه‌خواهان و فرار محمد علی میرزا، جسد وی را در حالی که طنابی دور گردنش بود از چاه بیرون آوردند و دفن کردند.

روزنامه و بالاخانه‌های مجاور به اداره روزنامه راه یافتند و آن آزادمرد فرزانه را که تا آخرین نفس دست از جنگ نکشید و چندین زخم برداشته بود و خون از سرو بدنش می‌ریخت، دستگیر کردند و کت‌بسته بایی احترامی به طرف باغ‌شاه بردند و به دست در ذخیمان شاهش سپردند. عبدالجواد روح‌القدس، عموی سلطان‌العلماء که همراه او و یکی از ۲۳ نفر بازداشت شده در باغ‌شاه بود، خاطرات آن روز را بعد‌ها در سال ۱۳۵۱ در مصاحبه‌ای که فیاض خراسانی در روزنامه کیهان با او انجام داده است، این‌طور تعریف می‌کند: «از طرف برادرم مأمور بازگرداندن شیخ احمد به تربت حیدریه بودم. برای همین عازم تهران شدم. اداره روزنامه روح‌القدس در خیابان چراغ‌برق جنب قهوه‌خانه عرش قرار داشت که من با مختصر اثاثیه و تفنگ و زندل خود یکی از اتاق‌های آن را اشغال کرده بودم. اوضاع خیلی آشفته بود؛ برای همین به دفعات با شیخ احمد مذاکره و مشاجره کردم تا مگر برای بازگشت به تربت قانعش کنم که ممکن نشد. سرانجام مرا متقاعد ساخت که با اوضاع فعلی علاوه بر اینکه آمدنش به خراسان مفید نیست، کاملاً زیان‌آور است و سبب گرفتاری پدر و فامیلش می‌شود. چهارمین روز توقیف بود که مجلس به توپ بسته شد و همان هنگام جمعی از قزاق‌ها به اداره روزنامه برای دستگیری مدیر روزنامه حمله کردند. من با تفنگ و رندل خود و شیخ احمد با تفنگ مکنز شروع به دفاع از خود کردم. بیش از یک ساعت نگذشت که لوله تفنگش

سرباز از حضور او در اطاق اطلاع پیدا می‌کنند، داخل می‌شوند و این سید جوان را قطعه‌قطعه می‌کنند.»

تهران در روز به توپ بستن مجلس

با شنیدن خبر حرکت قشون شاه به سمت مجلس (که فرماندهی آن را ولادیمیر لیاخوف روسی بر عهده دارد) شیخ احمد تربتی برای دفاع از مردم و مشروطه تفنگ به دست می‌گیرد. نویسنده کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» وقتی به او می‌رسد، می‌نویسد: «اداره روزنامه روح‌القدس در یکی از بالاخانه‌های خیابان چراغ‌برق قرار داشت. همین که جنگ شروع شد، مدیر این روزنامه که یک انقلابی واقعی، آزادی‌خواه، فداکار حقیقی و متعصب در مسلک مشروطه‌طلبی بود و اگر برای لفظ غیور بخواهیم موردی پیدا کنیم، باید او را غیور بنامیم، تفنگ در دست گرفت و ستون قشون را که چون سیل به طرف مجلس سرازیر بود، مورد حمله قرار داد. با هر گلوله‌ای که از تفنگ خارج می‌شد، یک نفر از قشون استبداد را به خاک می‌انداخت. این مرد چنان عرصه را بر سربازهایی که آن خیابان را در دست داشتند، تنگ کرد که صاحب‌منصبان را خشمگین نمود و مصمم شدند به هر قیمتی که هست، اداره روزنامه را تصرف [کنند] و مدیرش را بکشند. این شد که چندین دسته (که عده آن‌ها از صدها [نفر] تجاوز می‌کرد) از خانه‌های پشت اداره

وادر می‌کند تا نقشه قتل شاه را بکشند اما سوء قصد به جان شاه با شکست روبه‌رو می‌شود. او به باغ‌شاه می‌گریزد و در آنجا تصمیم نهایی خود را برای به توپ بستن مجلس می‌گیرد.

شب پیش از به توپ بستن مجلس

چند روز پیش از این واقعه، تهران در آشوب و دلهره و اضطراب به سر می‌برد. دکان‌ها بسته و کسب و کار تعطیل است. عده‌ای از انقلابیون و مشروطه‌طلبان در مجلس و مسجد «سپهسالار» تحصن کرده‌اند که نام تعدادی از این افراد در کتاب «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» آمده است. دکتر مهدی ملک‌زاده «وقتی می‌خواهد تلخی و تنهایی مشروطه‌خواهان در روز توپ‌بندی مجلس را به تصویر بکشد و از قساوت شاه قاجار بگوید، می‌نویسد: «سید حاجی آقانام، جوان ۲۲ ساله‌ای که عضو انجمن امامزاده یحیی بود، شب را در مسجد سپهسالار می‌گذراند اما صبح که می‌بیند هنگامه جنگ است، به خانه خود می‌رود، وصیت می‌کند و مجدد به طرف مسجد برمی‌گردد. وقتی می‌رسد که قزاق‌ها مسجد را محاصره کرده بودند و نمی‌تواند وارد شود [پس] به ناچار در اطاق [اتاق] کوچکی مقابل سردر مسجد می‌رود تا مگر موقعیتی به دست بیاورد و خود را به داخل مسجد بیندازد و به رفقای مجاهد خود ملحق شود ولی چند نفر



ولادیمیر لیاخوف روسی، فرمانده قشون شاه در روز توپ‌بندی مجلس



سالگرد انقلاب مشروطه و آذین‌بندی ساختمان مجلس در دوران احمد شاه قاجار



نمای بیرونی ساختمان اولیه مجلس شورای ملی



محمد علی‌شاه قاجار در روز تاج‌گذاری